

«مهر نهانی» طبیب در ساحت عرفان

سیدرضا فیض^۱

چکیده

ابن عربی (۶۳۸-۵۵۸ ه.ق) عارف مشهور، از نوعی از «رحمت» درونی و وجودی سخن می‌گوید که به گونه‌ای غریب هرچند چهره مهر بر آن نمایان نیست، ولی اثر و «حکم» مهر در بیرون از آن پیدا است.

وی نمونه‌ای از این مهر وجودی را که از آن به نام «رحمت مبطن» یاد می‌کند، در کار درمان و طبیب قابل ملاحظه می‌داند. در واقع خشونت درمان طبیب و یا تلخی داروی وی نیز جز با این «مهر نهانی» قابل توجیه نمی‌باشد. در این پژوهش که به روش تحلیل محتوی انجام و به اختصار، نگاشته شده است با این «مهر نهانی» طبیب و ارکان آن آشنا می‌شویم.

واژگان کلیدی:

مهر نهانی، ابن عربی، عرفان و اخلاق پزشکی

۱- معاون گروه سلامت معنوی مرکز تحقیقات اخلاق و حقوق پزشکی دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی و پژوهشگر حوزه فلسفه و عرفان، تهران، ایران.
نشانی الکترونیک: medlaw2008@yahoo.com
نوع مقاله: مروری تاریخ دریافت مقاله: ۹۳/۶/۵ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۳/۷/۱۰

مقدمه

مقاله‌ای را که ملاحظه می‌فرمایید، عنوان و محتوای آن را از یکی از نوشته‌های ابن عربی (۶۳۸-۵۵۸ هـ.ق.) عارف مشهور وام گرفته‌ایم. وی در این متن از نوعی رحمت وجودی و نهانی سخن می‌گوید که آن را «رحمت مبطنون» می‌نامد و تجلی آن را بیشتر در دو مورد می‌داند:

- در کار پزشکی (في صناعة الطب) و درمان؛

- در برقراری حدود (في اقامة الحدود) و کیفر.

بدیهی است در این مقاله، بخش دوم مورد نظر ما نیست چه مربوط به حقوق، به ویژه حقوق جزا و فلسفه کیفری است، ولی بخش نخست آن که مربوط به کار پزشکی و رفتار پزشک می‌باشد، توجه ما را جلب نمود که اینک شرح آن از نظر خواننده محترم می‌گذرد.

پیش از آن یادآور می‌شود که این نوع پژوهش، اگرچه پژوهشی صرفاً فلسفی و عرفانی است ولی همانگونه که ملاحظه خواهید نمود، اثر آن در آگاهی پزشک از لطافت حرفه خود و البته در رفتار وی با بیمار خود قابل توجه است. افزون بر آن، اساساً عرفان و به ویژه سلوک عرفانی، در «اخلاق پزشکی» و «سلامت معنوی» اثر مستقیم دارد، چه می‌توان گفت که در عمق، رفتار یک طبیب مهربان و مشفق با رفتار یک حکیم عارف چندان بی‌شبهت نیست، چه هر دو با درد و درمان سروکار دارند و البته درمان هم چیزی جز جلوه رحمت و عشق نیست، همان رحمتی که مورد توجه ابن عربی نیز بوده است.

بنابراین طرح مفاهیم عرفانی در اخلاق پزشکی، طرح موضوعی بیگانه با امر پزشکی نیست، بلکه برعکس اگر پزشک با فضای عرفان آشنا باشد، سخن عارف را سخن «پار آشنا»^۱ خواهد یافت.

۱- مفهوم «مهر نهانی» (رحمت مبطن)

ابن عربی با تکیه بر آیات و روایات چندی^۱ و نیز با اشاره به شهود خود^۲ رحمت وجودی حق را چنان گسترده و شامل و فراگیر می‌بیند که هیچ‌کس و هیچ‌چیز را از این رحمت بیرون نمی‌داند^۳. ولی این گسترش رحمت که وی از آن به «شمول و اتساع رحمت» (شمول الرّحمة و اتساعها) یاد می‌کند، گاه در برخی جایگاه‌ها چهره رحمت دارد و گاه حتی چنین به نظر می‌آید که در اینجا قهر یا خشم و خشونت چهره خود را نمایان ساخته است. برای اینگونه موارد، وی دو نمونه ارائه می‌دهد:

- قطع عضوی توسط طبیب که به بیماری خوره (جذام) مبتلا شده است؛

- حدود و عقوبتی را که اجرا می‌کنند.

اکنون در چنین جایگاهی این پرسش مطرح می‌شود که آیا رحمت از آنجا رخت بر بسته و از شمول رحمت حق بیرون شده است؟

برای پاسخ به این پرسش، در آغاز ابن عربی میان «چهره رحمت» و «حکم رحمت» تفاوت می‌گذارد. به بیان دیگر، وی فقدان «چهره رحمت» را در اینگونه موارد، به معنای فقدان رحمت نمی‌داند، بلکه در اینجا رحمت چهره‌ای نهان و حکمی آشکار دارد. در این موارد، مثلاً نفس مداخله پزشک، در حقیقت به «حکم» رحمت انجام می‌پذیرد، هرچند که به ظاهر اثری از آن پیدا نیست.

ذکر دو نمونه دیگر، سخن ابن عربی را برای نمایش این نوع رحمت غریب (پارادوکس) به خوبی نشان می‌دهد:

- وی پس از یادآوری تاثیر درون بر بیرون و باز با تاکید بر رحمت عام الهی،

با ذکر مثالی از این رحمت نهانی چنین یاد می‌کند:

«فلا يكون امر مؤلم في الظاهر الا عن رحمة في الباطن. فالعالم مرحوم بالذات متألم بما

يعرض له... الانسان يضرب ابنه ادباً و يؤلمه بذلك الضرب عقوبة لذنبه و هو يرحمه بباطنه فاذا و في الامر حقه اظهر له ما في قلبه و باطنه من الرحمة به و الشفقة الوالد علي ولده...»^۵.

ترجمه: «هیچ امر دردآوری در بیرون جز از رحمتی در درون نیست... و عالم در ذات خود مورد رحمت، و برآنچه بر او عارض می‌گردد، دردآلوده است، [مانند آنکه] انسان فرزند خود را برای ادب می‌زند و او را بر کیفر خطایش می‌آزارد، ولی در دل بر او رحمت می‌کند و چون آن را به انجام رساند، دل خود را و درون پر مهر خود را و مهربانی پدری را برای فرزند خود آشکار می‌کند...».

- باز ابن عربی این وضع غریب را در تفسیری لطیف بر فرموده ابراهیم خلیل

(ع) در قرآن به پدر خویش چنین می‌آورد:

«يا ابي اني اخاف ان تمسك عذاب من الرحمن (مریم ۱۹: ۴۵) و الرحمن لا يعطي إماماً موجعاً إلا ان يكون في طيِّه رحمة يستعد بها من قام بذلك الالم كشرب الدواء الذي يتضمّن العافية استعماله...»^۶.

ترجمه: «ای پدر! من می‌ترسم که از جانب خداوند رحمان عذابی به تو برسد»^۷ و رحمان کسی را به رنجی دردآلود نمی‌آزارد مگر آنکه در آن درد، رحمتی نهفته باشد که در نهایت آن را گوارا بیابد، مانند آن کس که دارو ای تلخ [می‌آشامد تا با آن دارو سلامت خود را بازیابد].

همانگونه که ملاحظه نمودیم در این موارد، آنچه اتفاق می‌افتد وضع ویژه‌ای ایجاد می‌کند که درونی پر از مهر مانند درون پزشک و یا پدر، در بیرون چهره‌ای از خشم و خشونت را به نمایش می‌گذارد ولی می‌دانیم که این را به سود بیمار خود و یا فرزند خود انجام می‌دهد.

مولانا نیز این وضع غریب را در مورد مادر و فرزند چنین ترسیم می‌نماید:

بچه می‌گیرد از آن نیش و حجام مادر مشفق در آن دم شادکام^۸

در واقع تنها در این حال، مادری که هرگز طاقت دیدن رنج طفل خود را ندارد، از غم و گریه طفل خود شادکام می‌شود، چه می‌داند که در این درد عارضی و گذرا، سلامت فرزند خود نهفته است. این امر غریب چنانکه یادآور شدیم، در کار پزشکی بسیار به چشم می‌خورد و چون این امر، حساس و دقیق می‌نماید، می‌کوشیم تا ارکان این «مهر نهانی» را در طبیب بهتر بشناسیم.

۲- ارکان «مهر نهانی» طبیب

۲-۱- خوی طبیب

طبیب باید از درون، بر مهر و مهربانی خو گرفته باشد نه اینکه به مهر و مهربانی تظاهر نماید. طبیب به تکه مُشکی می‌ماند که بوی خوش از درون او و از طبع او بر می‌آید و نه اینکه او را با بوی خوش بیالیند. در این حال است که «مهر نهانی» او جلوه مهر الهی است و او را به آن مهر می‌ستایند.^۹

این امر از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، چه همانگونه که اشاره شد، رفتار بیرونی طبیب از حال درونی وی نشأت می‌گیرد، و درون طبیب نه تنها در بیرون و در بیمار اثر می‌گذارد، بلکه در خود طبیب بیش از هر کس تاثیرگذار است و در واقع شخصیت او را رقم می‌زند. با مثالی می‌توان آن را روشن‌تر بیان نمود: اگر پزشکی با بیمار خود به سوداگری پرداخت و به نیت سودآوری به بیمار خود نزدیک شد، هرچند کار خود را به خوبی انجام دهد، فاقد این «مهر نهانی» است و ارزش و اعتبار او در همان سودای او خلاصه می‌شود. پزشک در این حال به آن قاضی می‌ماند که در دل خود قرار رشوه‌ای را با یکی از اطراف دعوی بسته است. در اینجا دیگر او حق را از ناحق نمی‌شناسد و هرچند که اتفاقاً به حق هم رأی دهد، رأی او برای شخصیت او هیچ اعتباری به بار نمی‌آورد:

چون دهد قاضی به دل رشوت قرار کی شناسد ظالم از مظلوم زار؟^{۱۰}

باید افزود، پزشکی که در سر اندیشه سوداگری می‌پروراند، سوداگر فرومایه‌ای هم هست، چه او با اضطراب بیمار و وابستگان بیمار سوداگری می‌کند و دانش خود را با «ثمن بخش» و کالای مسمومی معاوضه می‌نماید و مهمتر آنکه شخصیت معنوی خود را بر باد می‌دهد! برعکس، اگر دل طبیب از مهر به بیمار پر باشد و به بیمار خود به رحمت بنگرد، نگاه او نگاهی رحمانی است و تنها در این فضای پرمهر طبیب است که خشونت بیرون او به ویژه اگر پزشک جراح باشد، توجیه می‌شود و سختی و صلابت صوری او موجه می‌نماید و بیمار و اطرافیان بیمار را آسوده می‌سازد.^{۱۱} پزشک باید به یاد آورد که عشق و رحمت هیچ غرضی را بر نمی‌تابد و مهر و مهربانی را بی‌دریغ بر دیگری نثار می‌کنند! در اینجا مهر درونی طبیب انگیزه رفتار بیرونی اوست و هر انگیزه دیگری غیر از درمان، آن را آلوده می‌کند و بصیرت و بینایی او را تیره و تار می‌سازد.^{۱۲}

۲-۲- دانش طبیب

پیداست که شرط نخستین حرفه پزشکی، دانش و کاردانی پزشک است که امروز از آن به تخصص یاد می‌کنند. طبیب هرچه بیشتر بداند، مسئولیت خود را کمتر می‌کند، چه اشتباه و خطای پزشک هرگز بخشیده نیست.^{۱۳} او با سلامت و گاه با مرگ و زندگی بیمار خود سروکار دارد. پس کوچکترین حرکت او باید بر وفق نوعی آگاهی و خردمندی که آن را آموخته و یا تجربه نموده است، انجام پذیرد. در واقع عذر طبیب دانش اوست. بنابراین طبابت طبیب کم‌دانش هرگز موجه نیست و به طریق اولی خشونت وی نیز هرگز پذیرفته نخواهد شد. دل مهربان در اینجا باید با دانش و خرد بسیار و با تجربه فراوان طبیب هماهنگ شود.

تصور نمایید پزشکی بیماری را که ضرورت نداشته، جراحی نموده است، در این حال همه خشونت‌های جراحی و پیچیدگی آن را که کم هم نیست، بی‌فایده به کار برده و اکنون نتایج آن بر دوش او سنگینی می‌کند. پس «مهر درون» بیش از هر چیز باید طبیب را به کسب دانش بیرون راهنمایی کند تا مهر خود را آگاهانه و خردمندانه به کار گیرد.

۲-۳- آرامش طبیب

معمولاً چون طبیبی از «مهر درون» سرشار شد و به دانش پزشکی و نتایج مادی و روانی کار خود آگاه گردید، از آرامش نسبی برخوردار است. بیمار نیز در برخورد با طبیب آرام، آرامش می‌یابد، چه پزشک آینه بیمار است و بیمار، خود و آینده خود را در او می‌بیند. آرامش پزشک بی‌تردید در بیمار منعکس می‌شود و او درد و رنج خود را در کنار پزشک مهربان خود و پرستاران دلسوز خود به امید سلامت و عافیت آینده می‌پذیرد.

اکنون باید افزود که آرامش طبیب نسبی است و در هر مورد و نسبت به هر بیمار و یا هر بیماری می‌تواند کم و بیش متفاوت باشد، ولی آنچه را که باید هرگز به تغییر آن نیندیشد و آن را در معرض حوادث بیرونی قرار ندهد، «دل» خویش است. دل طبیب باید از مهر به بیمار سرشار باشد و بداند که خدا در کنار بیمار ناتوان اوست. طبیب باید حق را در دل شکسته بیمار جستجو کند^{۱۴} و با درمان درد او و با پایان دادن به رنج او، خود را به «مهر نهانی» حق شبیه و نزدیک نماید و البته هر قدر شکستگی بیمار افزون باشد، مانند وضع بیماران صعب‌العلاج، مهربانی او نیز باید افزون گردد.

۴-۲- خوی خدایی طبیب

در اخلاق عرفانی، تمام کوشش سالک راه حق بر این است که خود را به زیور اوصاف «جمال» حق مانند رحمت، بخشش و گذشت بیاراید و برعکس می‌کوشد تا از نمایان شدن به اوصاف «جلال» حق مانند کبریایی، عزت و جبروت دوری کند، چه اوصاف اخیر ویژه خدای سبحان می‌باشد و هیچ آفریده‌ای حق ندارد که به این اوصاف در میان آفریدگان ظاهر گردد.

بدین سان، عزت، کبر و غرور و از این قبیل خصلت‌ها، صفات مهلکی هستند که ویژه انسان‌های بی‌خردند، چه فقط ایشانند که از وضع وجودی خود بی‌خبرند و در بی‌خبری تمام در میان خلاق با قدرت خود، یا با مال خود، یا با دانش خود به جلوه‌گری و عشوه‌گری می‌پردازند و دیگران را کوچک و هیچ می‌پندارند. خداوند چنین افرادی را دوست ندارد و آنان را به ساحت خود راه نمی‌دهد.

قرآن می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كِلَ مَخْتَالٍ فَخُورٍ» (لقمان ۳۱: ۱۸) «خداوند خرامندگان مباهات‌کننده را دوست ندارد»^{۱۵} و یا «إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ» (نحل ۱۶: ۲۳) (و او برتری‌جویان را دوست ندارد).

اکنون به گونه شگفت‌آوری طبیب در معرض شباهت به اوصاف متقابل جمال و جلال حق قرار دارد، چه از سویی همانگونه که اشاره نمودیم، از رحمتی نهان برخوردار است که بیمار در آغاز راهی برای شناخت آن ندارد و باز از دانشی بهره‌مند است که بیمار، همچنان با آن بیگانه است و تنها آن را با شهرت او یا با اعتبار او یا با تحصیلات و تخصص او فرض و تصور می‌کند تا خود را به او بسپارد. از سوی دیگر، طبیب با دانش و صلاحیتی که دارد بر بیمار فرمان می‌راند و با سختی و صلابت بر پیکر او می‌تازد تا یا با دارو و یا با عمل جراحی او را از دردی که دارد، رها سازد. در اینجا ملاحظه می‌کنیم که بیمار در واقع تسلیم آن رحمت

درونی طبیب و دانش ناپیدای اوست. اینک اگر پزشکی آن رحمت درون را نداشته باشد و یا آن دانش لازم را نداند و یا به کار نبندد، در واقع بیمار خود را گمراه نموده و موجودی را در برابر خود به تسلیم وا داشته است که اگر آگاه بود، هرگز در برابر او سر نمی‌نهاد. در این حال او از خود و از نفس خود صمنی ساخته که به ناحق دیگران را در برابر خود به تسلیم، و به ستایش و نیایش واداشته است. خطرناکتر آنکه این پزشک افزون بر کبریایی خود با چهره خشونت نیز نمایان شده و به جراحی بیمار پرداخته است. در این حال نفس متکبر و دانش اندک خود را با خشونت بیرون نیز آمیخته و هزاران فرسنگ از خدا دور شده است. بنابراین تنها راهی که طبیب را به خوی خدایی نزدیک می‌کند و به سرعت هم نزدیک می‌کند، همان «مهر درون» او و دانش یقین او و آنگاه تواضع و فروتنی او در برابر بیمار است. در این حال و تنها در این حال است که وی به وصف زیبای «مهر نهانی» حق آراسته شده و از اوصاف جلال حق پرهیز نموده است و باز تنها در این حال است که عمل وی را نمایشی از «رحمت نهانی» حق و جلوه «حکم» آشکار حق بشمار می‌آورند.

نتیجه‌گیری

در پایان و برای نتیجه‌گیری، بار دیگر متن مورد اشاره ابن عربی را برای تأمل بیشتر در آن نقل و ترجمه می‌نماییم^۶:

«... في هذا المنزل من العلوم، علمٌ دقيقٌ خفيٌّ لا يشعر به ليخفائه مع ظهوره، فإن العلماء بالله قد علموا شمول الرحمة و المؤمنون قد علموا اتساعها ثم يرونها مع الشمول و الاتساع مالها فيه صورة في بعض المواطن و مع كونها مالها صورة ظاهرة في بعض المواطن فان الحكم لها في ذلك الموطن الذي، مالها فيه صورة و لا يكون لها حكم الا بوجودها ولكن هو خفي لبطونها، جلي لظهور حكمها و اكثر ما يظهر ذلك في صنعة الطب و اقامة الحدود... و كالطب اذا قطع

الطبيب رجل صاحب الأكلة فان رحمة في هذا الموطن و لم يقطع رجله هلك. فحكم الرحمة حكم بقطع رجله و لا عين لها فللرحمة موطن تظهر فيه بصورتها و لها موطن تظهر فيه بحكمها فَيُنْخِلُ أَنَّهَا قَدْ انْتزَعَتْ مِنْ ذَلِكَ الْمَحَلِّ وَ لَيْسَ كَذَلِكَ...»^{۱۷}

ترجمه: «در این مقام از دانش‌ها، دانشی ظریف و نهانی است که از آن، به دلیل نپهان بودن آن با آنکه پیداست، آگاه نمی‌گردند، چه دانایان به خدا، شمول رحمت، و مؤمنان گستردگی آن را می‌دانند و آنگاه می‌بینند که با وجود گسترش و شمول [رحمت]، در پاره‌ای جایگاه‌ها [رحمت] چهره‌ای ندارد و با اینکه در برخی جایگاه‌ها چهره‌ای نمایان ندارد، ولی حکم آن در آنجا آشکار است و حکم رحمت جز با وجود آن ممکن نیست، ولی وجود آن از نهانی آن پنهان و حکم آن از جلوه آن پیداست و این بیشتر در کار طبّ و اقامه حدود اتفاق می‌افتد... در طبّ اگر طبیب، پای بیماری را که به بیماری خوره مبتلا است، قطع ننماید و بر او در اینجا رحمت کند، می‌میرد»^{۱۸}. پس حکم رحمت، حکم به قطع پاست، هرچند که آن را عینی نیست. بنابراین رحمت را جایی است که در آن چهره‌اش نمایان و جایی است که در آن حکمش نمایان می‌باشد، [اما] چنین می‌پندارند که رحمت از آنجا رخت بر بسته است و [البته] چنین نیست...»

پی‌نوشت‌ها

۱. اشاره به این بیت حافظ:

ما محرمان خلوت آنسیم، غم مخور با یار آشنا سخن آشنا بگو

۲. برای نمونه این آیه: «قال عذابي أصيب به من أشاء و رحمتي وسعت كل شيء» (اعراف: ۷، ۱۵۶).

ترجمه: عذابم را به هر که بخواهم می‌رسانم و رحمتم همه چیز را فرا گرفته است.

قشیری عارف مشهور قرن هفتم در تفسیر خود بر این آیه از «لطیفه‌ای» یاد می‌کند و آن اینکه خداوند عذاب خود را به مشیت موكول نموده است (و في هذا لطيفة حيث لم يقل عذابي لاخلني منه احد بل علقه بالمشية) ولی رحمت خود را به مشیت معلق نمی‌فرماید، چه رحمت او قدیم است و اراده بر قدیم تعلق نمی‌یابد (ثم لما انتهى الرحمة لم يعلقها بالمشية... لأنها نفس المشية و لأنها قدیمه و الارادة لاتعلق بالقدیم). به بیان دیگر رحمت خدا همیشه بوده و خواهد بود و همه کس (از جمله گناهکاران را) و همه چیز را فراگرفته است. برای آگاهی بیشتر: تفسیر القشیری، لطائف الاشارات، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۲۰۰۰ م، ج ۱، ص ۳۴۰.

۳. ابن عربی، این دانش یعنی آگاهی از بسط رحمت عام وجودی حق را در مکاشفه‌ای به آدم (ع) نسبت می‌دهد و می‌گوید: «فأفادني ابي آدم هذا العلم و لم أكن به خبيراً... فليسط الله رحمته علي عباده حيث كانوا فالوجود كله رحمة...» (فتوحات، ج ۳، ص ۳۴۶) پدرم آدم مرا به این «علم» آگاه نمود و پیش از آن، آن را نمی‌دانستم. خداوند رحمت خود را بر همه بندگان هرگونه باشند، گسترده است و وجود، همه وجود رحمت است).

۴. در مورد پیش‌افتادن رحمت بر غضب و شمول و گسترش رحمت و بیکرانی آن، این جمله ابن عربی گویا است:

«حاشا الله ان يسبق غضبه رحمته... او يخصص رحمته بعد ما اعطاها ربه العموم» (فتوحات، ج ۳، ص ۴۶۶)

ترجمه: «حاشا که غضب او بر رحمت او پیشی گیرد... و یا پس از آنکه رحمت خود را عام فرمود، آن را تخصیص دهد».

ابن عربی پس از این جمله، مکالمه سهل بن عبدالله را با ابلیس نقل می‌کند که حتی ابلیس نیز از این رحمت عام ناامید نیست.

۵. فتوحات، ج ۳، ص ۲۰۷.

۶. فتوحات، ج ۳، ص ۲۰۷.

۷. القرآن الحکیم ترجمه محمد خواجهی از جهت وجوه و نظایر و غریب و مقاصد قرآن. انتشارات مولی، ۱۳۸۸، ص ۳۰۸. اخیراً مطلع شدیم که این عالم عارف سختکوش به رحمت ایزدی پیوست. خداوند روانش را شاد و با اولیا محشور فرماید!

۸. مثنوی، دفتر ۱، ۲۴۴.

۹. ابن عربی با بیان تفاوت «خُلِقَ» و «تَخَلَّقَ» و مثال بوی خوش (طیب) که چون کسی آن را به کار برد، ستایش از آن بوی خوش است نه از آن او؛ این نکته ظریف را یادآور می‌شود: (ترجمه): «همچنین چون بنده‌ای به خوئی خوش آراسته شد، ستایش متوجه شخص او نیست، بلکه ستایش از آن خوی اوست... گرم، خوی خدایی است ولی چون بنده‌ای به آن آراسته شد، او را چون کریم است، می‌ستایند و رحمت نیز چنان است، چون او را رحیم بخوانند و این اوصاف بر «اسم فاعل» و نه بر اسم موصوف اطلاق می‌گردند...» (فتوحات، ج ۲، ص ۷۲). این نکته مهم و عارفانه را به بیان دیگر می‌توان چنین خلاصه نمود: همه خصت‌های خوب و زیبا در بنده، «تَخَلَّقَ» به خوی خدایی است و بنده را نیز به خوی خدایی او می‌ستایند نه آنکه او را فاعل آن خوی و خصلت بدانند و ستایش کنند.

۱۰. مثنوی، دفتر ۱، ۳۳۵.

۱۱. یادآور می‌شود که هرکس مانند طیب در میان مردم از اقتداری مادی یا معنوی، برخوردار باشد، باید از پیش به این «مهر درون» آراسته گردد. علی (ع) به مالک اشتر می‌فرماید: «و أشعر قلبک الرحمة للرعیة و المحبة لهم و اللطف بهم» (نهج البلاغه الامام علی بن ابی‌طالب (ع) شرح شیخ محمد عبده المکتبة العصریة، صیدا، بیروت، ۱۴۲۴ هـ.ق، ۲۰۰۴ م، ص ۳۹۵).

ترجمه: «و دل را از رحمت بر رعیت و از مهر و مهربانی بر آنان سرشار گردان».

۱۲. مولانا می‌فرماید:

چون غرض آمد، هنر پوشیده شد صد حجاب از دل به سوی دیده شد

(مثنوی، دفتر ۱، ۳۳۴)

۱۳. این اصل در فقه اسلامی مشهور است: «الطیب ضامن و لو کان حاذقاً».

ترجمه: «پزشک هرچند که حاذق باشد، ضامن است».

۱۴. بیمار البته دل شکسته است و چون دل شکسته شد، حق همانجاست. شمس تبریزی می‌فرماید: «دو کس کُشتی می‌گیرند یا نبردی می‌کنند، از آن دو کس هرکه مغلوب و شکسته شد، حق با اوست، نه با آن غالب؛ زیرا که «انا عند المنسکرة». مقالات شمس تبریزی، تصحیح و تعلیق، محمدعلی موحد، انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۷، ص ۲۰۵.

۱۵. ترجمه: محمد خواجهی، «القرآن الحکیم» مذکور.

۱۶. یادآور می‌شود که این عربی عنوان غریب و پرمعنای بابی را که این متن در آن آمده است (باب ۳۷۵)، «شبهت خیالی» (النضاهي الخيالي) و «جهان حقایق و آمیختگی» (عالم الحقائق و الامتراج) نامیده و معرفت به آن را با تمام آشکاری، بسیار دشوار ترسیم نموده است (فتوحات، ج ۳، ص ۴۶۹).

۱۷. فتوحات، ج ۳، صص ۳-۴۷۲.

۱۸. برای آگاهی از دانش پزشکی در این زمینه و کوشش نهایی در حفظ عضو بیمار، عنوان مقاله ای به تاریخ ۱۴ ژوئن ۲۰۱۲، در روزنامه لوموند - جهان علم و صنعت - را در اینجا می‌آوریم که در آن از بیماری یاد می‌شود که پزشکان می‌خواسته‌اند پای او را به سبب عفونت و عدم تاثیر آنتی‌بیوتیکها قطع نمایند ولی طبیب یا طبیبانی، با به کار بردن روش قدیمی «درمان با ویروسهای باکتری‌خوار» (la phagothérapie)، عفونت او را درمان می‌نمایند و به پای او آسیبی نمی‌رسانند. مشخصات این مقاله را می‌آوریم تا شاید برای پزشکان علاقمند، سودمند باشد و البته اعتبار آن را به نظر کارشناسان واگذار می‌نماید:

“Les phages, des virus guerisseurs”

Le monde science et teshno, 14. 6 2012, Par: Raphaëffe Manuchitch et Anuliina savo lairen.

یادداشت شناسه مؤلف

رضا فیض: معاون گروه سلامت معنوی مرکز تحقیقات اخلاق و حقوق پزشکی دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی و پژوهشگر حوزه فلسفه و عرفان، تهران، ایران.

نشانی الکترونیکی: medlaw2008@yahoo.com

Hidden kindness in the realm of mysticism*R. Feyz***Abstract**

Ebne-Arabi- the famous mystic- speaks about some inner mercy that however it can't be seen kindness in it but the effect of kindness is visible from its outside.

He considers an example of this kindness, that he calls it hidden kindness, in treatment and physician's work. In fact we can't justify violence of treatment or bitterness of drug unless with this hidden kindness. In this research that has been written briefly by content analysis method, we become familiar with this hidden kindness and its basis.

Keywords

hidden kindness; Ebne-Arabi; mysticism; medical ethics